

برخورد ائمه علیهم السلام با فرقه‌های انحرافی شیعه (کیسانیه، زیدیه، اسماعیلیه، واقفیه)

زکیه سادات امیری^۱

چکیده

با شکل‌گیری فرقه‌های انحرافی، اتحاد امت شیعه به خطر افتاد. بحران ایجاد شده از سوی برخی افراد با مقاصد مختلف باعث تردید در پذیرش امام راستین و برحق شد. ائمه علیهم السلام با مشکلاتی مانند مراقبت توسط خلفای وقت و اجبار به تقیه مواجه بودند و قدرت سیاسی را در اجتماع مسلمانان نداشتند، می‌کوشیدند تا پیروان خود را از افتادن به دام فرقه‌های انحرافی نجات دهند. به همین دلیل در برخورد با این گروه‌ها از روش‌های مختلف استفاده کرده و مسیر خود را از این فرقه‌ها جدا کردند و باعث طرد آنان از اجتماع شیعه و پیروان خاص خود می‌شدند. ائمه علیهم السلام با رهبری معنوی و با عملکردی صحیح و به موقع شیعیانی را که در شناخت امامشان تردید داشتند به جامعه شیعه اثنی‌عشری بازگردانده و منحرفین از راه حق و حقیقت را زندق، کافرو مشرک معرفی کردند. روشن است که افتراق این فرقه‌ها مسیر آنان را از جامعه شیعه و راه اهلبیت علیهم السلام جدا کرده و با نام فرقه ضاله و انحرافی به حیات خود ادامه دادند.

واژگان کلیدی: فرقه، فرقه‌های انحرافی، شیعه، ائمه علیهم السلام.

۱. مقدمه

هرچند در جریان صلح اجباری امام حسن علیه السلام قدرت سیاسی ائمه در جامعه اسلامی از بین رفت، اما با شکل‌گیری قیام امام حسین علیه السلام و شهادت مظلومانه ایشان شیعه و یاران و پیروان اهل بیت علیهم السلام جناحی از جامعه اسلامی را تشکیل دادند که فاقد هرگونه قدرت سیاسی و نظامی بودند.

حکومت و دولت اموی و سپس عباسی که از محبوبیت و جایگاه اهل بیت علیهم السلام در وحشت بوده و همواره به جریان شیعه و ائمه به دید گفتمان رقیب نگاه می‌کردند، عرصه را بر ائمه تنگ‌تر و سخت‌تر می‌کردند. این وضعیت از دوران امامت امام سجاد علیه السلام تا زمان غیبت صغری به طور بسیار جدی دنبال می‌شد. واضح است که در چنین شرایطی شیعیان و همراهان امام در تقیه به سر می‌بردند تا جان امام و خود را به خطر نیندازند. با این حال برخی از ائمه مانند امام کاظم علیه السلام

۱. دانش پژوه دکتری تاریخ اهل بیت علیهم السلام، مجتمع آموزش عالی بنت الهدی، جامعه المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم العالمیه، افغانستان.

و امام حسن عسکری علیه السلام بارها به زندان رفته و شیعیان حضرت نیز خطرات و مصائب فراوانی را متحمل شدند.

در این میان شکل‌گیری فرقه‌های انحرافی و انکار امام عصر علیه السلام مشکلات بیشتری را به ائمه و جامعه شیعه تحمیل می‌کرد. انشقاق امت شیعه و تحریف دین و مبانی شیعه از خطرات و مضرات این فرقه‌ها بود. شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام و انزجار جامعه اسلامی از شهادت مظلومانه ایشان، زمینه قیام علیه حکومت اموی را فراهم کرد. برخی افراد با استفاده از احساسات و عواطف تحریک شده شیعیان، دست به اقدامات و جنگ‌هایی علیه حکومت وقت زدند. شکست این قیام‌ها و برآورده نشدن اهداف سیاسی این افراد باعث شد تا با انتخاب برخی افراد با نام و جایگاه امام، امیال و آرمان‌های خود را با استفاده از طرفدارانی دنبال کنند که سردمداران فرقه‌های انحرافی را تشکیل می‌دادند.

فرقه کیسانیه و به دنبال آن زیدیه در همین شرایط شکل گرفت. دو فرقه اسماعیلیه و واقفیه نیز با اهداف سیاسی و اقتصادی تفرقه‌ای دیگر در جامعه شیعه را رقم زد. در این شرایط امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام بیشتر از دیگر ائمه در برخورد با این فرقه‌ها مشکل داشتند و جایگاه امامتشان به دلیل انحرافی که این فرقه‌ها ایجاد کرده بود، مورد تردید قرار گرفت. به همین دلیل با گفتار و کردار خود به تبیین مواضع پرداخته و طرفداران و پیروانشان را از این فرقه‌ها دور کردند. این مقاله بر آن است که با تشریح و توصیف رویکرد و برخورد ائمه با این فرقه‌ها، مواضع و عملکرد ائمه را مورد بازبینی و دقت قرار دهد. ضرورت چنین تحقیقی از آنجاکه هنوز هم پیروان فرقه‌های انحرافی مانند زیدیه و اسماعیلیه به حیات خود ادامه می‌دهند، محرز است؛ همچنین با تبیین مواضع و برخورد ائمه تفاوت و افتراق این فرقه‌ها از شیعه اثنی عشری نیز روشن خواهد شد.

۲. مفهوم شناسی

واژه فِرْقَه که جمع آن فِرْقٌ است از ماده فرق به معنای جدا کردن بین دو چیز، پراکندن و اختلاف گرفته شده و در لغت به مطلق دسته، گروه، جماعت و طایفه‌ای گفته می‌شود که از بقیه جدا شده باشند. فِرْقَه نیز اسم مصدر افتراق و به معنای جدایی است (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۱/۲۹۹). واژه فرقه در آیات قرآن یک بار به کار رفته است: «فلولا نفر من کل فرقه منهم طایفه» (توبه: ۱۲۲) و مراد از آن گروهی است که تعداد آنها از طایفه بیشتر باشد و چه بسا طایفه به یک نفر نیز اطلاق شود (ابن فارس، بی تا، ۴/۴۹۳ - ۴۹۵). واژه مذهب نیز در برخی متون فرقه‌شناسی در ردیف فرقه به کار رفته است (رازی، ۱۳۹۳، ۳/۲۴۹).

عالمان و فرقه‌شناسان اسلامی شرط اصلی تمایز فرقه اسلامی از غیراسلامی را در اقرار به شهادتین و پذیرش آموزه‌های پیامبر ﷺ می‌دانند و بر این اساس عموم متکلمان، غلو و اباحی‌گری و قول به تناسخ و دشمنی با خاندان نبوت را خروج از ملت اسلام تلقی می‌کنند. با این حال در تعیین مصادیق فرقه خارج از اسلام هم داستان نیستند؛ چنانکه عده‌ای بدون هیچ داوری و تعیین فرقه‌های اسلامی از غیراسلامی فقط به گزارش دیدگاه‌های فرق پرداخته و اشاره‌ای به تکفیر یا کفر آنان نمی‌کنند. (نوری، ۱۳۸۵، ص ۱۹)

۳. شناخت فرقه‌ها

فرقه‌های انحرافی شکل‌گرفته در دامن تشیع در شرایط متفاوتی رشد کردند. وضعیت شیعه تا زمان امام حسین علیه السلام تغییری نیافته و انشعابی پیدا نکرد. بعد از قیام امام حسین علیه السلام فرقه‌های مختلفی در شیعه ایجاد شد.

۱-۳. کیسانیه

از اولین فرقه‌های شکل‌گرفته در مذهب شیعه فرقه کیسانیه بود که در جریان خونخواهی امام حسین علیه السلام شکل گرفت. برخی «کیسان» را لقب مختار بن عبید ثقفی می‌دانند (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۲۱) که رهبری قیام را به عهده داشت. برخی نیز از کیسان در قالب شخصیتی مستقل یاد می‌کنند که سمت رئیس پلیس مختار را عهده‌دار بود و پس از مرگ مختار طرفدان او را سامان داد. (ودادقاضی، ۱۹۷۴، ص ۶۱)

مختار مردم را به قیام علیه حکومت بنی‌امیه برای خونخواهی امام حسین علیه السلام تشویق می‌کرد. او مدعی بود که از سوی محمد بن حنفیه برای رهبری این قیام انتخاب شده است. بدین ترتیب مختار که از سوی امام سجاد علیه السلام مورد حمایت قرار نگرفت مشروعیت قیامش را از طریق محمد بن حنفیه به دست آورد. (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۲۱)

بعد از رحلت محمد بن حنفیه، کیسانیه به دسته‌های مختلفی تقسیم شدند. بغدادی بر این باور است که کیسانیه تیره‌های زیادی بودند که از دو دسته تشکیل شده بودند: نخست، دست‌های که معتقد بودند محمد بن حنفیه زنده است و همان مهدی موعود است؛ و گروه دیگری که مرگ او را پذیرفتند، ولی در جانشینی او اختلاف نظر داشتند. (بغدادی، ۱۳۶۷، ص ۱۲)

۲-۳. زیدیه

پس از شهادت امام حسین علیه السلام برخی از علویان، اندیشه قیام مسلحانه را یکی از شروط

امامت و راهبرد مقابله با ظالمان قلمداد کردند. با شکل‌گیری این تفکر سیاسی در دوره امام زین‌العابدین علیه السلام سنگ بنای زیدیه نهاده شد. اختلاف میان علویان به دو دیدگاه مبارزه فرهنگی یا قیام مسلحانه علیه دستگاه اموی برمی‌گشت. نتیجه این اختلاف پس از شهادت امام زین‌العابدین علیه السلام آشکار شد. عده‌ای امامت امام محمد باقر علیه السلام را پذیرفتند و گروهی دیگر به امامت زید بن علی، برادر امام محمد باقر علیه السلام، معتقد بودند که به زیدیه مشهور شدند. بر این اساس شیعیانی که به قیام مسلحانه معتقد بودند، زید بن علی را پس از امام علی علیه السلام، حسنین علیه السلام و حسن مثنی را امام پنجم اهلبیت علیهم السلام می‌دانند. (شبراوی، ۱۴۲۳، ص ۲۶۲-۲۶۴) بعد از آنکه حدود پانزده هزار نفر تنها در کوفه با زید بن علی بیعت کردند، وی عزم خود را برای قیام علیه هشام بن عبدالملک، خلیفه اموی، جزم کرد. این در حالی است که شماری نیز در بصره، مدائن و خراسان با وی بیعت کرده بودند. هنوز نیروهای زید برای قیام ساماندهی نشده بودند که والی عراق با سپاهی به مخفیگاه وی حمله کرد و زید با خروج زودتر از موعد خود در محرم سال ۱۲۲ قمری با دویست نفری که همراه وی بودند، به جنگ با سپاه اموی رفت و در ۲۴ یا ۲۵ محرم ۱۲۲ به شهادت رسید. پس از شهادت زید، شیعیانی که معتقد به اندیشه قیام به سیف و خروج علیه حاکم ظالم بودند زید را امام بدون نص دانسته و به زیدیه معروف شدند. (جعفریان، ۱۳۸۱، ص ۳۱۵-۳۱۶)

۳-۳. اسماعیلیه

بیشتر شیعیان بر اساس سنت رایج معتقد بودند که بعد از امام صادق علیه السلام فرزند ارشد ایشان یعنی، اسماعیل امام خواهد شد، اما اسماعیل در زمان حیات پدرش بدرود حیات گفت. مرگ اسماعیل قبل از به امامت رسیدن باعث به وجود آمدن تشقت و اختلاف در تعیین امام بعدی شد. برخی برای اینکه اعتقاد داشتند این سنت نباید تغییر کند، گفتند اسماعیل هنوز زنده است و روزی به عنوان قائم عنه السلام ظهور خواهد کرد. برخی هم از این بابت که معتقد بودند امامت به استثنای حسن و حسین علیه السلام از طریق برادری منتقل نمی‌شود به انتقال امامت از اسماعیل به فرزندش محمد روی آوردند. (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۸۰)

۳-۴. واقفیه

فرقه واقفیه بعد از شهادت امام موسی کاظم علیه السلام در سال ۱۸۳ هـ. ق به وجود آمد. این فرقه آن حضرت را آخرین امام و قائم و مهدی دانسته و بر این اساس برایشان توقف نموده و امامت امام رضا علیه السلام و سایر امامان معصوم علیهم السلام پس از ایشان را نپذیرفتند. (شاکری، ۱۴۱۸، ص ۸)

این فرقه ویژگی‌های خاص و منحصر به فردی داشتند که همین ویژگی‌ها هم باعث رواج سریع آن شد. مهمترین ویژگی فرقه واقفیه رهبران آن بودند که همین مورد نیز سهم بسزایی در گسترش و رشد سریع این فرقه در بین عامه مردم و حتی در بین خواص شیعه داشت و افراد بسیاری را به خود جذب کرد. سران این فرقه از جایگاه علمی و اجتماعی و روایی بالایی در بین مردم برخوردار بودند و جایگاه علمی برخی از واقفیان به صورتی بود که برای معرفی آنها واژه‌های فقیه، ثقه و مشهور به کار رفته است (عثمان بن عیسی رواسی، زیاد القندی، طاهر بن حاتم بن ماهویه و حسین بن مهران بن محمد بن محمد بن ابی نصر سکونی از سران واقفیه بودند) (شبستری، ۱۴۱۸، ۶۲۱/۱).

برخی رهبران واقفه از سران سازمان وکالت بوده و وکلای بزرگی بودند و از آنجا که انتخاب وکلا از سوی ائمه اطهار علیهم‌السلام شرایط خاصی داشته و افراد واجد شرایط خاصی برای این امر برگزیده می‌شدند به نظر می‌رسد که این امر در سوق شیعیان به سوی واقفیان تأثیر بسیاری داشته است. فرقه واقفیه به دلایلی مانند انگیزه‌های اقتصادی و مادی، سوء برداشت از روایات و جعل و تحریف آنها و سوء برداشت از فعالیت‌های امام کاظم علیه‌السلام به وجود آمد. با توجه به منابع رجالی و روایی، مهمترین علت انحراف آنها انگیزه‌های مادی و مالی بود. (جباری، ۱۳۸۲، ۲۹۲/۱)

۴. بستر شکل‌گیری فرقه‌ها

فرقه‌های مختلف شیعه در دوره‌های مختلف و با رویکردهای متفاوتی پا به عرصه حضور گذاشتند، اما چه دلایلی در انحطاط این گروه‌ها نقش داشت و دلایل شکل‌گیری فرقه‌های انحرافی چه بود؟ چگونه با حضور امام در پذیرش او تردید ایجاد شده و شیعیان رویکرد انحرافی را پذیرفتند؟ از جمله مسائلی که همواره در متون تاریخی و مستندات روایی نیز به آن توجه شده است فضای سیاسی موجود بود. تحت نظر بودن ائمه که در هر حکومتی به زعم خود دنبال می‌شد، مانع از فعالیت‌های امام در قالب رهبر جامعه شیعه می‌شد. شکل‌گیری فرقه کیسانیه در شرایطی بود که امام سجاد علیه‌السلام تحت نظر شدید بود و به دعا و مناجات می‌پرداخت. در چنین شرایطی شیعیان که از طرفی نمی‌توانستند به راحتی با امام در ارتباط باشند و از سوی دیگر امام نیز فعالیت‌های خود را به صورت پنهانی صورت می‌داد، باعث شد تا برخی عناصر با سود بردن از این وضعیت باعث افتراق جامعه شیعه شوند.

هر چند با افول قدرت اموی و شکل‌گیری قیام‌ها علیه آن، اوضاع کمی برای امام باقر علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام بهتر شده بود، اما با به قدرت رسیدن عباسیان محدودیت‌های سیاسی و اعمال

تندروانه علیه ائمه علیهم السلام از نو گرفته شد. در این دوره ایجاد محدودیت و حبس ائمه علیهم السلام، تهدید به قتل آنان و برخورد با بزرگان دودمان علی علیه السلام و هواداران آنان به بهانه‌های مختلف، بخشی از فشار و سختگیری‌ها بود؛ زیرا آنان مصداق روشن آل محمد علیهم السلام و شایسته‌ترین افراد برای تصدی رهبری جامعه اسلامی از نظر توده مردم بودند. (واسعی، ۱۳۹۴، ص ۲۷۰)

تحت نظر بودن ائمه از دوره امام کاظم علیه السلام بیشتر شد به طوری که هارون الرشید، موسی بن جعفر علیه السلام را در سال ۱۷۹ قمری از مدینه به بغداد برد و در راه بصره وی را نزد عیسی بن جعفر بن ابی جعفر منصور زندانی کرد. پس از آن حضرت را به بغداد روانه کرد و به زندان سندی بن شاهک سپرد. مأمون نیز در سیاستی حيله‌گرانه امام را ولیعهد خود کرد و حضرت را در سال ۲۰۰ قمری از راه بصره و فارس به خراسان برد. اعمال فشار به اهلبیت به بهانه‌های مختلف بود؛ چنانکه معتصم امام جواد را متهم کرد که قصد قیام علیه او را دارد. (راوندی، ۱۴۰۹، ص ۲۳۷)

امام هادی نیز به سعایت عبدالله بن محمد از سوی متوکل متهم شد (شیخ مفید، ۱۴۱۳، ۳۰۹/۲؛ طوسی، ۱۴۱۹، ص ۵۲۴) و به سامرا منتقل شد. متوکل درخواست داد تا به جستجوی خانه امام علیه السلام پردازند و حتی ایشان را دستگیر کنند (مسعودی، ۱۹۷۳، ۱۱/۴). این روند در طول حیات امام حسن عسکری نیز دنبال شد که حبس و حصر امام علیه السلام را به دنبال داشت.

چنین شرایطی باعث جدایی امام علیه السلام از شیعیان واقعی خود می‌شد و رویکردهای افراطی و ناپیروانه در تشکیک امامت را به همراه داشت. این روند به تدریج به شکل‌گیری فرقه‌هایی می‌انجامید که با مقاصد مختلف مادی و سیاسی و عقیدتی افرادی را با خود همراه می‌کرد.

سردرگمی شیعیان برای شناخت مصداق امام واقعی و اختلاف نظر در ویژگی‌های امام علیه السلام زمینه را برای ظهور و بروز فرقه‌های انحرافی آماده می‌کرد. آغازگران و سردمداران فرقه‌های انحرافی با استفاده از این موقعیت به مقاصد سیاسی و اقتصادی خود اهتمام داشتند و در این میان شیعیان به دلایل مختلف از راه حق و حقیقت گمراه می‌شدند.

۵. مبانی فکری و کلامی فرقه‌های انحرافی

فرقه‌های انحرافی شیعه با وجود جدا شدن از شیعه اثنی عشری با پذیرش برخی مسائل شیعه، شیعه محسوب می‌شدند، ولی اعتقادات این فرقه‌ها به این دلیل که به انحراف و ابتدال کشیده شده بود مورد مخالفت و لعن ائمه قرار گرفته بود. به هر روی تبیین برخی عقاید انحرافی این فرقه‌ها از آن رو که رویکرد و عملکرد ائمه در مقابل آنها را مشخص کند، لازم به نظر می‌رسد. فرقه کسینانیه از فرقه‌هایی بود که از نام مهدی عجل الله تعالی فرجه الصریف برای رسیدن به مقاصد خود سود برد. این نام اولین بار در این

جنبش مطرح و اندیشه‌های مهدویت در آن تبلیغ شد؛ چنانکه در منابع تاریخی ذکر شده است که همراهان محمدبن حنفیه او را مهدی خطاب می‌کردند. (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۲۷)

به همین دلیل پس از مرگ محمدبن حنفیه از او با نام امام غایب نیز یاد می‌شد. (شهرستانی، ۱۳۷۵، ۱۱/۱۵۰) از دیگر عقاید انحرافی این گروه عقیده به حلول و تناسخ بود. کیسانیه بر این باور بودند که امامت در علی علیه السلام و سپس در حسن علیه السلام و پس از آن در حسین علیه السلام و سپس در این حنفیه جریان یافته است. بدین معنا که روح خدا در پیامبر صلی الله علیه و آله و روح پیامبر صلی الله علیه و آله در علی علیه السلام و از او به حسن علیه السلام و پس از آن به حسین علیه السلام در آمده است. روح حسین علیه السلام نیز به محمد بن حنفیه در آمده و از او به ابوهاشم و سپس به عبدالله بن حرب منتقل شده است و تا زمان خروج محمد بن حنفیه، او امام است (اشعری قمی، ۱۳۶۰، ص ۲۶-۲۷). از دیگر عقاید انحرافی این فرقه می‌توان به باطنی‌گری و آگاهی از اسرار غیب و علم مستودع اشاره کرد. (صابری، ۱۳۸۳، ۲/۴۸-۵۰)

برخی مستندات تاریخی چنین نوشته‌اند که زیدبن علی از شاگردان واصل به عطاء، رئیس مذهب اعتزال بود و به همین دلیل آرا و عقاید فرقه زیدیه به اعتزال نزدیک تر بود. (شهرستانی، ۱۳۷۵، ۱/۱۳۸) دو اصل توحید و عدل در مکتب زیدیه دو اصل بنیادین و معتزلی بود.

از نظر زیدیان توحید به معنای نفی تشبیه از خداوند است و این سه جنبه، یعنی، نفی همانندی ذات خالق با مخلوق، نفی همانندی صفات و نفی همانندی افعال را شامل می‌شود. بر پایه اصل عدل نیز خداوند از آنچه قبیح باشد، پیراسته است و برخلاف اندیشه جبرگرایان، انسان دارای اراده است. از دیدگاه زیدیه، افعال خداوند همان قدرت او است و قدرت او به آن معنا نیست که فعل را برای مقدور ایجاد کند. (صابری، ۱۳۸۳، ۲/۸۲)

از دیگر عقایدی که فرقه زیدی را متمایز از فرقه اثنی عشری کرده، نظریه امامت است. زیدیه قائل به جواز امامت مفضول در هنگام وجود فاضل هستند و بر همین مبنا زیدیان خلافت ابوبکر و عمر را صحیح می‌دانند؛ ضمن آنکه زیدیان برای امام، فاطمی بودن را کافی می‌دانند و ملزم عصمت برای امام نیستند. اصل لزوم قیام مسلحانه از مبانی پذیرفته شده در فرقه زیدیه است که با توجه به این اصل هر کس از فرزندان حسن علیه السلام و یا حسین علیه السلام قیام کند و شمشیر بگیرد و بر مرکب نشیند و به کتاب و سنت پیامبر فرا بخواند و امر به معروف و نهی از منکر کند، امام است. (شهرستانی، ۱۳۷۵، ۱/۱۳۸)

فرقه اسماعیلی نیز با بهره برداری از نام مهدی به عقاید و جنبش خود مشروعیت می‌بخشید. این گروه به بهانه نپذیرفتن بدا و بزرگتر بودن اسماعیل، قائل به امامت اسماعیل بن محمد بن

صادق علیه السلام بودند. از اولین داعیان این فرقه می‌توان به ابوالخطاب بن مقلص اشاره کرد. او در ابتدا از یاران امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بود که بعدها به فرقه غلات پیوست. او پس از آن ادعای نبوت و پیامبری کرد و محرمات را حلال می‌دانست و شهوات را مباح کرد. او شهادت دروغ را در مورد مخالفانش هر چند اهل صلاح و دین باشند، روا می‌دانست و قائل به بهشت و دوزخ به معنای واقعی آن نبود. او که با این عقاید طرفدارانی نیز جمع کرده بود به فرقه اسماعیلیه گرویدند. (مشکور، ۱۳۶۲، ص ۱۹۲)

فرقه واقفیه نیز که به دلایل مالی و اختلاس اموالی که نزد وکلای امام کاظم علیه السلام بود ظهور پیدا کرد از اندیشه مهدویت سود برد. این گروه نیز با تبلیغ این امر که امام هفتم علیه السلام همان مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه له است از پذیرش امامت حضرت رضا علیه السلام سرباز زدند. در عقیده واقفه امام موسی کاظم علیه السلام زنده بود و روزی قیام می‌کرد و جهان را مملو از عدل و داد می‌کرد. (شهرستانی، ۱۳۷۵، ۱۵۰/۱)

۶. برخورد ائمه علیهم السلام

ائمه علیهم السلام با همه سختی‌ها و مشکلاتی که در دوران حیات خود با آن مواجه بودند باز هم در برخورد با فرقه‌های انشعابی و انحرافی شیعه به مقابله و روشنگری می‌پرداختند. این مقابله یا در گفتار بود و در کلام ائمه علیهم السلام تجلی می‌یافت و یا در رفتار و کردار بود. به این طریق راه حق و حقیقت از مسیر خطا و اشتباه مشخص می‌شد. بنابراین، می‌توان برخورد ائمه با این فرقه‌ها را در دو بخش کلامی و کرداری مورد بررسی قرار داد.

۱-۶. برخورد کلامی ائمه

ائمه علیهم السلام که در هر فرصتی برای تبیین دین الهی می‌کوشیدند در مقابله با فرقه‌های انحرافی نیز به بیان مواضع خود پرداخته و خطر فرقه‌های انحرافی را به شیعیان گوشزد می‌کردند. روایات به جا مانده از ائمه در محورهای مختلفی قابل تحلیل و بررسی است.

۱-۱-۶. لعن و نفرین منحرفان

امام رضا علیه السلام در شرایطی زعامت جامعه شیعه را بر عهده گرفت که عده‌ای از شیعیان به دلایل اقتصادی از قبول امامتش سرباز زدند. (طبرسی، ۱۳۹۰، ص ۳۱۴) با شکل گرفتن فرقه واقفیه و تشکیک در امر امامتش بیشترین برخورد با این فرقه در عصر حضرت روی داد. امام رضا علیه السلام در مواجهه با چنین تفکری گاه به لعن و نفرین این فرقه می‌پرداخت تا شیعیان را از خطر آنها آگاه کرده و باعث طرد آنان از جامعه شیعه شود.

در روایتی از محمد بن فضیل آمده است:

بر امام رضا علیه السلام وارد شده و امام را از حال بزرگان واقفی مطلع کردم و گفتم: فدایت شوم من ابن ابی حمزه و ابن مهران و ابن ابی سعید را که از رهبران واقفیه بودند، ترک کردم در حالی که آنها سخت ترین مردم در نشان دادن دشمنی خود نسبت به خدای متعال بودند. پس امام در جواب او فرمود: «کسی که گمراه شد به تو ضرری نمی زند وقتی که تو هدایت شده باشی. آنها به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ بستند و من پدرانم را الگو قرار می دهم». پرسیدم آیا شما به ابن مهران گفתי خدا نور قلبت را ببرد و فقرا را در خانه ات قرار بدهد. امام فرمود: «حال او و حال برادرانش چگونه است؟» محمد گفت: ای آقای من، آنها سخت غمگین هستند در بغداد. حسین نمی تواند به عمره برود. (حرعاملی، ۱۴۲۵، ۲/۳۲۹)

امام حتی اجازه و فتوی لعن گروه واقفیه را نیز داده بود. در روایتی آمده است که یکی از شیعیان درباره آنها نامه ای به امام علیه السلام نوشته و پرسیده است که آیا بر این گروه «مطموره» (لقبی که به واقفی ها داده شده است) در نماز نفرین کنم؟ یعنی آیا لعن آنها در دعای دست جایز است؟ امام علیه السلام فتوای جواز دادند. (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۶/۲۸۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ۸/۲۶۷)

۶-۱-۲. اثبات حقانیت از طریق ارائه کرامت

ائمه علیهم السلام برای جلوگیری از نشر عقاید انحرافی و اثبات حقانیت خود گاه از طریق ارائه کرامت به شیعیان راستین خود آنها را از گزند فرقه های انحرافی رها می کردند.

از هشام بن سالم روایت شده که پس از رحلت امام صادق علیه السلام به نزد عبدالله بن افضح رفتم و از او سؤالاتی در چند مسئله پرسیدم، اما نتوانست پاسخی به من دهد. به خانه امام کاظم علیه السلام رفتم، اما حضرت در آن ساعت مرا نپذیرفت. سر قریب پیامبر رفتم و دعا کردم و گریه کردم و با خود گفتم به کجا روکنم؟ به سوی مرجئه یا زیدیه و یا حروریه؟ من در همین حالت بودم که دیدیم خادم امام کاظم علیه السلام به سمت من آمد و دستم را گرفت و مرا نزد امام برد. امام علیه السلام به من نظری کرد و گفت، ای هشام نه به طرف مرجئه و نه قدریه و نه زیدیه و نه حروریه، بلکه به سوی ما بیا. هشام در ادامه می گوید به همین دلیل به ایشان ایمان آورد. (حرعاملی، ۱۴۲۵، ۴/۲۳۴؛ شیخ مفید، ۱۴۱۳، ۲/۲۲۱)

در روایت دیگری از شخصی به نام وشاء از امام رضا علیه السلام گزارش شده است:

وقتی من یک واقفی بودم به خراسان رفتم و با خود یک ماسک حمل می کردم و یک جامه زری بود در یکی از جنگ ها، اما نمی دانستم آن را کجا گذاشته ام. وقتی وارد خراسان شدم و در خانه ای فرود آمدم یکی از اهالی مدینه به نزد آمد و گفت: ابوالحسن الرضا علیه السلام به تو مسگوید: «بسته جامه را که با خود داری به من بده». سؤال کردم: چه کسی

از ورود من و داشتن جامه به ابوالحسن گفته است؟ پس او برگشت به نزد من و گفت: امام رضا علیه السلام می فرماید: «آن جامه در چنین جایی است و چنان است». من نگاه کردم همان جایی بود که او گفته بود و سپس من آن را برای او فرستادم. این دلیلی شد که من هدایت شدم. (شریف قریشی، ۱۳۸۰، ۲/۲۱۹؛ عطاردی، ۱۴۰۶، ۲/۴۶۰)

عبدالله بن مغیره گوید:

من واقفی بودم و با این عقیده به حج رفتم، چون به مکه رسیدم چیزی در خاطر آمد و به در آویختم و گفتم: بار خدایا تو می دانی خواسته و آهنگ مرا، خدایا مرا به خیر رهبری کن. در دلم افتاد که خدمت امام رضا علیه السلام برسم. به مدینه آمدم و بر در آن حضرت ایستادم و به غلام او گفتم: به آقاییت بگو مردی عراقی بر در خانه است. گوید: شنیدم آن حضرت از درون خانه فریاد کرد: «ای عبدالله بن مغیره وارد شو». من وارد شدم و چون چشم آن حضرت به من افتاد به من فرمود: «خدا دعایت را مستجاب کرد و تو را به دینش رهبری نمود». من گفتم: گواهی می دهم که تو حجت و امین او هستی بر همه خلقش. (کلینی، ۱۳۸۸، ۲/۲۳۱)

عبدالرحمن بن ابی نجران و صفوان بن یحیی گویند:

حسین بن قیاما واسطی که از رؤسای واقفیه بود. نزد ما آمد و به وسیله ما از حضرت رضا علیه السلام اذن ورود خواست. ما هم درخواست وی را عرضه داشتیم و مورد قبول هم واقع شد. هنگامی که مقابل آن جناب قرار گرفت عرض کرد: شما امام هستی؟ فرمود: آری. گفت: من گواهی می دهم که تو امام نیستی.

حضرت رضا علیه السلام مدتی سرش را پایین انداخت و سپس سرش را بلند کرد و گفت از کجا دانستی که من امام نیستم؟ عرض کرد: ما از حضرت صادق علیه السلام روایت داریم که وی فرمود: «امام عقیم نمی شود و شما اکنون چندین سال از عمرت می گذرد و هنوز اولاد نداری». حضرت بار دیگر سرش را پایین انداخت و پس از مدتی سر خود را بلند کرد و فرمود: «به خداوند سوگند چند روز و شبی از عمرم نخواهد گذشت که خداوند فرزندی به من عنایت خواهد کرد». عبدالرحمن گوید: ما این روز را حساب کردیم یک سال نگذشت که خداوند امام جواد را به ایشان عطا کرد. (قرشی، ۱۳۸۰، ص ۲۶)

در روایتی دیگر نیز از قول سعید بن سهیل بصری چنین نقل شده است:

جعفر بن قاسم هاشمی بصری پیرو مذهب واقفیه بود. یکی از روزها به اتفاق او در سامرا گردش می کردیم. ناگهان حضرت ابوالحسن هادی علیه السلام از آنجا عبور کرد و هنگامی که چشمش به جعفر بن قاسم افتاد گفت: «تا کی در خواب غفلت خفته ای؟ آیا هنگام آن نرسیده که از این خواب بیدار شوی؟» راوی گوید: جعفر به من گفت: فهمیدی مقصودش از این کلام چه بود؟ به خداوند سوگند من دلم نسبت به وی گرم شد. بعد از چند روز یکی

از فرزندان خلیفه ما را دعوت به ولیمه کرد و حضرت ابوالحسن را هم دعوت کرده بود. هنگامی که آن جناب در مجلس شرکت کردند، همگان از وی تجلیل و تکریم نمودند. در این هنگام جوانی که در مجلس بود نسبت به حضرت بی‌اعتنایی می‌کرد. امام علیه السلام رو به آن جوان کرد و فرمود: «اکنون خنده می‌کنی و از خداوند غافل شده‌ای و حال اینکه سه روز دیگر از اهل قبور خواهی شد».

جعفر بن قاسم گوید: من با خود گفتم: اکنون این برهان خوبی است من انتظار خواهم کشید تا این مطلب به ظهور برسد. راوی گوید: آن جوان سکوت کرد و چیزی نگفت و پس از این از مجلس بیرون شدیم. بعد از دو روز جوان مریض شد و در اول روز سوم هم درگذشت. (طبرسی، ۱۳۹۰، ۲/۱۲۳)

در روایات ذکر شده است که ائمه علیهم السلام با ائمه برخی کرامات و اخبار غیبی، برخی شیعیان را که در شناخت امام دچار تردید و مشکل شده بودند، هدایت کرده و با این عملکرد بسیاری دیگر از شیعیان به حقانیت آنها پی می‌بردند و با نقل و ذکر این روایات اتحاد جامعه شیعه اثنی‌عشری محفوظ تر می‌ماند.

۱-۳-۶. رد ادله فرقه های انحرافی

از دیگر رویکردهای ائمه در مواجهه با فرقه های انحرافی رد ادله آنها بود. ائمه علیهم السلام با تبیین مواضع خود و بیان ادله به روشنگری و حفظ کیان تشیع از این فرقه های منحرف اهتمام داشتند. در این مورد نیز شواهد و روایات زیادی وجود دارد که بخشی از آنها مطرح می‌شود. از زراره روایت شد است که می‌گوید:

نزد حضرت باقر علیه السلام از سالم بن ابی حفصه و پیروانش ذکری به میان آمد. سالم بن ابی حفصه از سران زیدیه بود. پس (زراره یا دیگری) گفت: اینان منکرند که هر که با علی علیه السلام جنگیده مشرک است؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود: «پس (لا بد) پندارند که آنها کافرند. کفر جلوتر از شرک است، پس متذکر کفر ابلیس شد در آنجا که خداوند به او فرمود: سجده کن و او سر باز زد. کفر جلوتر از شرک است، پس هر که بر خدا دلیری کند و از اطاعتش سر باز زند و بر ارتکاب گناهان کبیره ایستادگی کند، پس او کافر است، یعنی استخفاف کرده (و سبک شمرده) و کافر است». (کافی، ۱۴۰۷، ۲/۳۸۴)

امام باقر علیه السلام به سلمه بن کهیل و حکم بن عتیبه که هر دو زیدی مذهب و ملعون امام بودند، فرمود: «به مشرق روید و به مغرب روید، علم درستی جز آنچه از ما خانواده تراوش کند، پیدا نکنید». (کافی، ۱۴۰۷، ۲/۳۹۹؛ صفار، ۱۴۰۴، ۱/۱۰)

۶-۱-۴. تبیین ادله امامت از طریق احتجاج

یکی از راه‌هایی که ائمه معصومین علیهم‌السلام در مقابله با فرقه‌های انحرافی به آن اهتمام داشتند احتجاج و بحث و مناظره بود و از این طریق خط بطلانی بر عقاید انحرافی آنها می‌کشیدند. از سعید بن سمان روایت شده که گفت:

روزی نزد امام صادق علیه‌السلام بودم که دو تن از زیدی مذهب‌ان خدمت او رسیده و به امام گفتند: آیا در میان شما امامی که اطاعتش واجب باشد هست؟ فرمود: نه، آن دو به امام علیه‌السلام گفتند: افراد موثق و مطمئنی به ما خبر داده‌اند که تو به آن عقیده داری و کسانی این مطلب را به ما گفته‌اند، سپس یکی یکی نامشان را برد که همه مردمی با تقوا و کوشا در عبادتند و دروغ نیندند. امام به خشم آمده و فرمود: «من به ایشان چنین دستوری نداده‌ام». چون آن دو نفر آثار خشم را در چهره آن حضرت مشاهده کردند خارج شدند. امام به من فرمود: «این دو را شناختی؟» گفتم: آری اینان اهل بازار ما هستند و از طایفه زیدیه می‌باشند و آن دو فکر می‌کنند که شمشیر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نزد عبد الله بن حسن است. حضرت فرمود: «خدای لعنتشان کند، دروغ می‌گویند. به خدا که عبد الله بن حسن هرگز آن را ندیده، نه با یک چشم و نه با دو چشمش. پدرش هم آن را ندیده جز اینکه ممکن است آن را نزد علی بن حسین دیده باشد. اگر راست می‌گویند چه علامتی در دسته آن است؟ و چه نشانه و اثری در لبه تیغ آن است؟ همانا شمشیر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نزد من است. همانا پرچم و جوشن و زره و خود پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نزد من است، اگر راست می‌گویند در زره پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چه علامتی است؟ همانا نزد من است پرچم ظفر بخش پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم. نزد من است الواح و عصای موسی. نزد من است انگشتر سلیمان بن داود! نزد من است طشتی که موسی قربانی را در آن انجام می‌داد! نزد من است آن اسمی که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چون (در کارزار جنگ) آن را میان مسلمین و کفار می‌گذاشت. هیچ تیری از کفار به مسلمین نمی‌رسید! و داستان سلاح در خاندان ما همان داستان تابوت است در بنی اسرائیل. بر در هر خاندانی که تابوت پیدا می‌شد نشانه اعطا نبوت بود و سلاح به هر کس از ما خانواده رسد امامت به او داده می‌شود و آنها همه نزد من است. همانا پدرم زره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را پوشید و دامنش اندکی به زمین می‌کشید و من آن را پوشیدم، همچنان بود، گاه به زمین می‌کشید و گاه نمی‌کشید و اختلاف محسوس نداشت و قائم ما کسی است که چون آن را پوشد به خواست خداوند به اندازه قامتش باشد». (صفا، ۱۴۰۴، ۱/۱۷۴؛ کافی، ۱۴۰۷، ۱/۲۳۲)

۶-۲. کردار ائمه علیهم‌السلام

دیگر برخورد ائمه با فرقه‌های انحرافی عملی بود و در کردار و عمل آنها تجلی می‌یافت. بدین ترتیب شیعیان با پیروی از اعمال امام پی به ماهیت انحرافی این فرقه‌ها می‌بردند. این عملکرد در محورهای ذیل مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۶-۲-۱. عدم همکاری در قیام‌ها

از اولین قیام‌های شیعی که به دنبال شکل‌گیری آن فرقه‌ای انحرافی به نام کیسانیه به وجود آمد با شعار خونخواهی امام حسین علیه السلام پا به عرصه گذاشت. امام سجاد علیه السلام تنها بازمانده از جریان عاشورا که از اهداف سیاسی و مقاصد برخی افراد در این قیام به خوبی آگاه بود از پذیرفتن و شرکت در این قیام و حمایت این گروه سر باز زدند و آن را نپذیرفتند. (معروف حسنی، ۱۳۸۲، ۱۵۲/۲-۱۵۳)

فرقه زیدیه نیز تنها امامی را مشروع می‌دانست که علیه حکومت قیام کند و بدین منظور افرادی از خاندان بنی هاشم را برای رهبرانتخاب و آنان را امام این فرقه معرفی می‌کردند، چنانکه قیام‌های متعددی در عصر امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام شکل داده و افرادی نیز با این گروه‌ها هم داستان می‌شدند. این قیام‌ها تا اعصار سایر ائمه نیز ادامه داشت. از جمله قیام‌های شکل گرفته در عصر امام رضا علیه السلام قیام محمد بن دیباج، فرزند امام صادق علیه السلام، بود. محمد بن دیباج که به دلیل زیبایی و کمال به دیباج مشهور شده بود با فرقه زیدیه هم داستان شده بود. او در سال ۱۹۹ در مکه قیامی را آغاز کرد و فرقه زیدیه جارودیه همراهیش می‌کردند. او خود دعوی امامت داشت و در سال ۲۰۰ قمری به نام امام با او بیعت شد. (اسد، بی تا، ۴/۴۲۷)

امام او را از این قیام باز داشت چنانکه به او گفت: ای عمو پدر و برادرت را تکذیب نکن که این امر تمام نمی‌شود، اما او با وجود توصیه امام قیام کرد و پس از مدت کوتاهی شکست خورد. (اربلی، ۱۹۸۵، ۳/۹۳)

شاهد دیگری بر این مدعا عدم همکاری امام رضا علیه السلام در قیام ابراهیم بن طباطبا از امامان زیدیه بود. او در سال ۱۹۹ قیام خود را در کوفه با شعار «الرضا من آل محمد» و عمل به کتاب و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله آغاز کرد. فرمانده نظامی این قیام فردی به نام ابوالسرایا سری بن منصور بود. با این حال رهبری معنوی این گروه را ابراهیم بن طباطبا بر عهده داشت. این قیام در ابتدا با پیروزی‌های چشمگیری همراه شد، اما در ادامه با اختلافات رهبران قیام، ابراهیم بن طباطبا مسموم و کشته شد. (امین عاملی، ۱۴۰۳، ۲/۲۴)

در مورد همراهی امام با این قیام زیدی آورده‌اند که زمانی که از امام خواسته شد تا با قیام همراهی کنند، امام آن را موکول به بیست روز دیگر کرد. هجده روز بعد قیام شکست خورد.

۶-۳. مکانبه

از دیگر عملکردهای ائمه در برخورد با فرقه‌های انحرافی می‌توان به مکاتبات آنها با این افراد

اشاره کرد که بدین وسیله به احتجاج با آنها پرداخته و شیعیان را از خطر این فرقه‌ها مطلع می‌کردند. از جمله این مکاتبات نامه امام رضا علیه السلام به حسین بن مهران از اشخاص برجسته فرقه واقفیه بود. او به امام رضا علیه السلام نامه نوشت با لحنی که حاکی از نفاق و عدم ایمان او بود؛ زیرا او به امام امر و نهی می‌کرد و در مکاتبه مراعات مقام امام را نمی‌کرد و به این طریق ادب را به کناری نهاده بود. از این رو، امام نامه‌ای به او نوشت و به اصحابش دستور داد از آن نسخه برداری کنند، مبادا ابن مهران (حسین) بتواند آن را پنهان کند.

به نام خداوند بخشنده مهربان. خدا از من و تو بگذرد. نامه‌ات به دستم رسید و در آن مردی را متذکر شده بودی که متهم به خیانت و فریب است و گفته بودی که از او بپرهیز کن و تذکر داده بودی که چگونه او مورد قبول من قرار گرفته و کس دیگری را به سوی من فرستاده است. بنابراین، تو بحث زیاد کردی و مدعی امری ضد او شدی و خواستی که در مثل آن وارد شوی. تو گفتی: او برای امور من با عقل و نیرنگ خودش کار می‌کند، آن را برای خودش می‌خواهد و قصد دارد که دل مردم را به خود جذب کند تا کار به دست او باشد و برای خودش عمل کند و او مدعی است که در آنچه توصیه می‌کند، من اطاعت می‌کنم. حالا تو با من مشورت می‌کنی بر طبق آنچه که با عقل و نیرنگ تو درست است بعد از خودت. این امر تحقق نمی‌یابد مگر به یکی از دو طریق ذیل:

یا تو امر را قبول می‌کنی همان گونه که هست و یا اینکه آنچه را که مردم از تو طلب کردند به آنها می‌دهی و به در خواستشان پایان می‌دهی و گرنه موضوع به نقطه نظر ما برمی‌گردد و مردم تسلطی بر اموال ما که در دستشان است، ندارند و آنها اموال ما را به آنها نخواهند داد و به نزد او نخواهند رفت.

بنابراین، امر بر طبق عقل و نیرنگ تو نیست و ما آنچه را که تو با رأی و مشورت تضعیف کردی، انجام نخواهیم داد؛ زیرا امر متعلق به خدای متعال است که فرد است و بی‌شریک. او نسبت به بندگانش انجام می‌دهد آنچه را که بخواهد. کسی را که خدا هدایت کرد گمراه نمی‌شود و کسی را او گمراه کرد هدایتی برایش نیست و تو ولیبی را نمی‌یابی که او را هدایت کند.

تو گفتی: در امر آنها کار کن و برای نیرنگ چاره بیندیش. چگونه حیلہ؟ و خدا می‌فرماید: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ بَيْنِهِمْ بَلَىٰ وَوَعْدًا عَلَيْهِمْ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (نحل: ۳۸)، تا قول او عز و جل: «لِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ» (انعام: ۱۱۳).

اگر درباره آنچه پرسیده‌اند جواب بدهی، آنها پارسا و تسلیم خواهند شد و آنچه که من به تو دستور دادم مربوط به من است. شما و آنها انکار کردید بعد از من ملاقات من طولانی شد برایم و آن نبود جز اینکه من امید اصلاح داشتم. طبق کلام امام علی علیه السلام که می‌فرماید: «نزدیک شوید و از من سؤال کنید، همانا علم می‌جوشد.» و دستش را بر

شکمش می‌مالید و می‌گفت: «آن را پراز طعام نکرده‌ام، اما آن را پراز علم کرده‌ام. قسم به خدا آیه‌ای نازل نشده، نه در خشکی و نه در دریا و نه در دشت و نه در کوه، مگر اینکه من آن را می‌دانم و می‌دانم که درباره چه کسی نازل شده است.»

و قول ابی عبد الله علیه السلام:

از اهل مدینه من به خدا شکایت می‌کنم. من در میان آنها مانند مویی هستم، چون نمی‌توانم حرکت کنم. آنها از من می‌خواهند که حق را نگویم. قسم به خدا همیشه حق را خواهم گفت تا بمیرم. من برای حفظ جان شما حق را می‌گویم و متحد شوید همان گونه که از قبل بودید و اسرار شما باید مکتوم باشد و نباید در بین دیگران گسترش یابد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «اما اسراری که خدا محرمانه به جبرئیل گفت و جبرئیل آن سررا محرمانه به محمد صلی الله علیه و آله گفت و محمد صلی الله علیه و آله آن اسرار را به علی علیه السلام گفت و علی علیه السلام آن اسرار را به آن کسی که خواست گفت.»

سپس گفت:

ابو جعفر علیه السلام گفت: پس شما درباره آن بین راه صحبت کردید، پس من در مقام رهبران خواستم برای شما امرتان را شرح دهم. مبدا آن را در جای دیگری قرار دهید و از مردان دیگری پرسید و از این رو با سؤالتان از آنان هلاک شوید. چه بسا شخصی ادعای امری را بکند که اهل آن نباشد، سپس شما گفتید: اگر آن متعلق به او بود لازم بود که از او حمایت کند و نبایست از او به دیگری رو می‌کرد. من گفتم: به دلیل تقیه بوده است و خودداری از آن بهتر است، اما اگر او صحبت کند، پس ناچار است به هر سؤالی که از او می‌شود، پاسخ دهد و آنچه که شما ادعا می‌کنید و گمان می‌کنید، اتفاق خواهد افتاد. بنابراین، امر به غیر شما بر می‌گردد و بر شما واجب می‌شود که از آنها درباره آن پیروی کنید، اما شما باید آنچه را که حق است طبق عقل و رأی و قیاس خودتان اجرا کنید که وقتی شما مدعی شدید که دستور من صحیح نبوده است، دستور خودتان را درست ملاحظه خواهید کرد.

اگر شما به رهبرتان گفتید چنین نبوده است، پس فرمان پروردگارتان را پشت سر انداخته‌اید. پس اگر من پیروی هواهای نفسانی شما را بکنم، گمراه شده‌ام و از هدایت‌شدگان نیستم و راه فراری برای شما از آنچه که از قبل بودید، نخواهد بود، درحالی‌که به شما گفته شده است که قوانین (سنت) و امثال این به آن است.

بازداشتن از ضرری که شما در اول خواستی و پاسخ آخری سینه شما را شفا نخواهد داد و شک را از شما برطرف نخواهد کرد و فراری از آنکه برای شما رخ داده است، نیست و آن قلب شما را رها نمی‌کند تا خدا آن را از قلب شما دور کند. اگر همه مردم قادر بودند ما را دوست بدارند و حق ما را بشناسند و تسلیم امر ما می‌شدند، آنها این کار را می‌کردند، اما خدا هر کاری بخواهد می‌کند و هدایت می‌کند کسی را که به سوی او برگردد و توبه کند.

من هم اکنون درباره سؤال‌های زیادی به تو پاسخ دادم، پس شما و آنهایی که چنین سؤال‌هایی را مطرح کرده‌اند باید به دقت پاسخ‌ها را ملاحظه کرده و تدبر نمایند، پس اگر در مسائل شفا نیست، پس من از قبل چیزی که مانند یک بحث و یک درس معتبر بود به شما ارائه دادم. زیادی سؤال‌های انتقادی از نقطه نظر ما مکروه است؛ زیرا سؤال‌ها چیزی را جز امتحان ما و اینکه راهی به سوی شبهه و گمراهی پیدا کنند. نیست و کسی که بخواهد چیزی را مشتبه کند، خدا خود او را مشتبه نموده و او را به خودش وا می‌گذارد. تو و اصحابت به پاسخ من به سؤالاتان توجه نخواهید کرد. پس آن با من است، اگر من بخواهم و تصمیم بگیرم، آن با من است نه با آنچه که شما و اصحابتان می‌گویید. شما نمی‌دانید چنین و چنین، بلکه ناچارید به ما؛ زیرا ما از آن بریقین هستیم و شما از آن در شک هستید. (الکشی، بی تا، ص ۵۹۹؛ بحار الانوار، ۳۵۰/۷۵)

این نامه به خوبی گویای سختی‌هایی است که امام و جامعه شیعه از واقف‌هایی که به دنیا مغرور بودند، کشیدند.

۴-۶. تحریم اقتصادی

ائمۀ علیهم‌السلام یاران و اصحاب خود را از معاشرت با واقفیه و دادن زکات به آنان منع می‌کردند، چنانکه وقتی برخی اصحاب از پرداخت زکات به آنان پرسید، حضرت فرمودند: «لا تطعمهم فانهم کفار مشرکون زنداقه» (عطاردی، ۱۴۰۶، ۲/۴۶۰). حضرت در بیانی دیگر واقفیه را به خاطر عقیده‌شان رد کرد. یکی از شیعیان امام طی نامه‌ای درباره واقفیه از آن حضرت سؤال کرده بود. امام علیه‌السلام به او پاسخ داد: «واقف منحرف از حق است و برگناه خودش باقی است. اگر مرد جایگاه او جهنم است و بد جایگاهی است» (عطاردی، ۱۴۰۶، ۲/۴۶۰).

مخالفت و شدت عمل امام در مورد وقفیه متناسب با شدت خطر واقفیان بود؛ زیرا اساس امامت و تشیع را مورد هدف خود قرار داده بودند. (صفری فروشانی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۵)

۵-۶. منع معاشرت با فرقه‌های انحرافی

از دیگر راه کارهای ائمۀ برای مقابله با فرقه‌های انحرافی جلوگیری از معاشرت و همنشینی شیعیان با آنها بود. آنها فرقی میان فرقه‌های انحرافی قائل نبودند و زیدیه و واقفی و ناصبی را به منزله واحده محسوب می‌کردند. (عطاردی، ۱۴۰۶، ۲/۱۵۰)

معاشرت با فرقه‌های انحرافی ممکن بود جامعه شیعه را به این تلقی برساند که عقاید و باورهای آنان نزد شیعیان و امام مورد پذیرش است و تنها در مواردی جزئی اختلاف نظر دارند، اما ائمۀ با نفی این تلقی به شدت به این ارتباطات حساسیت نشان داده و آن را منع می‌کردند.

عبدالله بن مغیره روایت می‌کند:

به حضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم: من دو همسایه دارم یکی ناصبی و دیگری زیدی و من ناگزیرم با آنها رفت و آمد داشته باشم. با کدام یک آمد و شد کنم؟ امام علیه السلام فرمود: هر دو بد هستند. هر که آیه‌ای از کتاب خدا را تکذیب کند، اسلام را پشت سر خویش رها کرده است و همه قرآن و انبیا و پیامبران را تکذیب کرده است. امام علیه السلام سپس فرمود: این یکی ناصبی و دشمن توست و آن زیدی دشمن ما.

در روایت دیگری از احمد بن مطهر نیز آمده است: «از ابی الحسن در مورد واقفیه پرسیدم. امام فرمود به آنان ترحم نکن و آنان را تکفیر کرد». (عاملی، ۱۴۲۵، ۴۱/۵) از امام حسن عسکری نیز روایتی نقل شده که شیعیان را از عیادت و تشیع جنازه واقفیان برحذر داشته است. (احمدی میانجی، ۱۴۲۶، ج ۶)

۷. نتیجه گیری

با قیام امام حسین علیه السلام و شهادت مظلومانه حضرت، برخی افراد با استفاده از عواطف و احساسات برانگیخته جامعه در صدد براندازی نظام حاکم و دستیابی به قدرت بودند. از جمله این قیام‌ها، قیام مختار ثقفی بود که به ایجاد فرقه کیسانیه انجامید. پس از مختار طرفداران این فرقه با تبیین عقاید انحرافی، محمد بن حنفیه را برای امام معرفی و از پیروی از امام سجاد علیه السلام سرباز زدند. در ادامه روند این قیام‌ها، قیام محمد بن زید با شعار امر به معروف و نهی از منکر و علیه حکومت اموی دلیل شکل‌گیری فرقه زیدیه شد که افتراق و جدایی دیگری را در جامعه شیعه رقم زد. پیروان فرقه زیدی از پذیرش امامت امام باقر علیه السلام سرپیچی کرده و قائل به امامت از طرق شورش مسلحانه شدند. دیگر گروه جدا شده از پیکره شیعه اثنی عشری فرقه اسماعیلیه بود که پس از مرگ اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام سلسله امامت را منقطع دانسته و از همراهی و پیروی امام کاظم علیه السلام دست برداشتند. در نهایت نیز برخی افراد با انگیزه‌های مالی از پذیرش امامت امام رضا علیه السلام امتناع کرده و فرقه واقفیه را شکل دادند.

این روند با به خطر انداختن اتحاد جامعه شیعه اثنی عشری جایگاه امامت را نیز خدشه دار کرده و شیعیان و محبان اهل بیت علیهم السلام را دچار سردگمی و حیرت می‌کرد. ائمه علیهم السلام با همه مشکلاتی که از سوی حکام وقت با آن مواجه بودند به مقابله و برخورد با این فرقه‌ها می‌پرداختند. این برخورد گاه در کلام آنان تجلی می‌یافت و از راه‌های مختلف مانند لعن و نفرین و یا اثبات حقانیت از طریق ارائه کرامت بود و گاه در اعمال و کردار آنان نمایان می‌شد که عدم حمایت و همراهی آنان در قیام‌ها و تحریم‌های اقتصادی و منع شیعیان از معاشرت با آنان را شامل می‌شد.

به هر روی ائمه علیهم السلام از هر طریقی که امکان داشت سعی در نفی انگاره ها و باورهای فرقه های انحرافی داشتند و در جلوگیری از گسترش آرا و افکار این فرقه ها نهایت تلاش را کردند. این برخوردها به خوبی گواه آن بود که فرقه های به ظاهر به نام شیعه، افتراق و جدایی جدی با شیعه اثنی عشری دارد و با تحلیل عقاید و باورهای این گروه ها می توان آنها را از زمره شیعیان خارج دانست.

فهرست منابع

۱. ابن فارس، احمد (بی تا). معجم مقاییس اللغة. قم: مکتبه الاعلام الاسلامی.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). لسان العرب. بیروت: دارالصادر.
۳. احمدی میانجی، علی (۱۴۲۶). مکاتیب الائمه. قم: دار الحدیث.
۴. اربلی، علی بن عیسی (۱۹۸۵). کشف الغمه فی معرفه الائمه. بیروت: دار الاضواء.
۵. اسد، حیدر (بی تا). الامام الصادق و المذاهب الاربعه. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۶. الاشعری القمی، سعد بن عبدالله ابی خلف (۱۳۶۰). المقالات والفرق. تهران: مرکز انتشارات فرهنگی.
۷. امین عاملی، سید محسن (۱۴۰۳ق). اعیان الشیعه، بیروت: دارالتعارف.
۸. بغدادی، عبدالقاهر (۱۳۶۷). ترجمه الفرق بین الفرق در تاریخ مذاهب اسلام. تهران: کتابفروشی اشراقی.
۹. جباری، محمد رضا (۱۳۸۲). سازمان وکالت و نقش آن در عصر ائمه علیهم السلام. قم: مؤسسه پژوهشی امام خمینی.
۱۰. جعفریان، رسول (۱۳۸۱). حیات فکری و سیاسی ائمه، قم: انصاریان.
۱۱. رازی، ابوحاتم احمد بن حمدان (۱۳۹۳). الرینه فی الکلمات الاسلامیه، قاهره: دارالکتب العربی.
۱۲. راوندی، قطب (۱۴۰۹). الخراج و الجرایج. قم: مدرسه الامام المهدی علیه السلام.
۱۳. شاکری، حسین (۱۴۱۸). النحله الواقفیه. قم: ستاره.
۱۴. شبروای، جمال الدین (۱۴۲۳ق). الاتحاف بحب الاشراف. قم: دارالکتب.
۱۵. شیبستری، عبدالحسین (۱۴۱۸ق). الفائق فی الرواه و اصحاب الامام الصادق علیه السلام. قم: جامعه مدرسین.
۱۶. شیخ مفید، محمد بن نعمان (۱۴۱۳). الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد. قم: کنگره شیخ مفید.
۱۷. شهرستانی (۱۳۷۵). الملل و النحل. مصر: مکتبه الانجلوا.
۱۸. صابری، حسین (۱۳۸۳). تاریخ فرق اسلامی. تهران: سمت.
۱۹. صفار، محمد بن حسن بن (۱۴۰۴). بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام. قم: مکتبه آیه الله مرعشی نجفی.
۲۰. صفری فروشانی، نعمت الله (۱۳۹۰). رفتارشناسی امام رضا و فرقه های درون شیعی. مشهد: آستان قدس رضوی.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۹۰). اعلام الوری باعلام الهدی. تهران: نشر اسلامیه.
۲۲. طوسی، ابن حمزه (۱۴۱۹). الثاقب فی المناقب. قم: انصاریان.
۲۳. عاملی، حر (۱۴۲۵). اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات. بیروت: اعلمی.
۲۴. عاملی، حر (۱۴۰۹). وسائل الشیعه. قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۲۵. عطاردی، عزیزالله (۱۴۰۶). مسند الامام الجواد علیه السلام. مشهد: آستان قدس رضوی.
۲۶. قاضی، وداد (۱۹۷۴). الکیسانیه فی التاریخ و الادب. بیروت: دارالثقافه.
۲۷. قرشی، باقر شریف (۱۳۸۰). حیات الامام الرضا علیه السلام. قم.
۲۸. کشی، محمد بن عمر (بی تا). رجال کشی. قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۸۸). تحفه الاولیا. قم: دار الحدیث.
۳۰. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳). بحار الانوار. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
۳۱. مسعودی، علی بن حسین (۱۹۷۳). مروج الذهب و معادن الجواهر. بیروت: منشورات جامعه لبنانیه.
۳۲. مشکور، محمد جواد (۱۳۶۲). تاریخ شیعه و فرقه های اسلام تا قرن چهارم. تهران: افست مروی.
۳۳. معروف الحسنی، هاشم (۱۳۸۲). زندگانی دوازده امام علیهم السلام، محمد مقدس. تهران: امیر کبیر.
۳۴. واسعی، علیرضا (۱۳۹۴). راهبردهای ائمه علیهم السلام در مواجهه با ناهنجاری های اجتماعی. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.